

یادداشت

نکاتی درباره توافق مکه



مصطفی اعلاهی

دیپلمات و تحلیکر ابرشدین الملل

توافق مکه ابعاد مختلفی دارد که در جای خود باید بررسی و تحلیل شود؛ نقش این توافق در ایجاد نظم جدید منطقه‌ای، تأثیر و ارتباط آن با تحولات شورای همکاری خلیج فارس، تأثیر آن بر قدرت‌های فرامنطقه‌ای به‌ویژه هند و رژیم صهیونیستی، چین و روسیه، رفتار و جایگاه آمریکا نسبت به توافق مکه و… اما بحث مهم فوری‌تر، بررسی ماهیت «توافق مکه» و رفتارهای مورد انتظار آتی بازیگران آن و چگونگی واکنش جمهوری اسلامی ایران به آن است.
پیمان سه‌جانبه دفاعی سه کشور، موسوم به «توافق مکه»، برای اولین بار مبنای آرایش احتمالی جدید دفاعی و امنیتی را در خاورمیانه و خلیج فارس ایجاد کرده است. شاید بتوان گفت این پیمان واکنشی جبرانی به خلأ فراینده امنیتی در منطقه و عکس‌عملی به اقتدار نظامی و منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران است. به هر صورت این پیمان به دلیل اهمیت راهبردی اعضای سه‌گانه آن در منطقه، جهان اسلام و محیط بین‌الملل دارای اهمیت ویژه‌ای است. ترکیه عضو ناتو و ائتلاف‌های مهم منطقه‌ای و دست‌های بلند در منطقه و جهان است. عربستان غول انرژی جهان و صاحب نفوذ در جهان اسلام و دارای ثروت فراینده است. پاکستان تنها کشور اسلامی دارای سلاح هسته‌ای و وزنه نظامی در منطقه و فرامنطقه و قدرت نونهاد بازیگری است. هر سه کشور به‌ویژه عربستان و ترکیه در شبکه‌های قدرت‌ساز منطقه و جهان در حوزه‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی و بین‌المللی مشارکت ارتکاز دارند. بنابراین می‌توان گفت به طور طبیعی تجمع مؤلفه‌های قدرت این سه کشور در یک چارچوب مشترک به‌ویژه در پیمان‌های نظامی بالقوه حساسیت‌زا و خطرناک است. این خطر بالقوه، به لحاظ ایجاد زمینه برای تغییر موازنه قوا در منطقه، نه‌تنها برای ایران، بلکه برای کشورهای رقیب سعودی، ترکیه و پاکستان نیز وجود دارد. اما سؤال اصلی در باب این تحول این است که آیا صرف توافق مکه روی کاغذ و توافق جمعی بین سه کشور مهم و ارتکاز در منطقه و جهان می‌تواند مفهوم و هدف اصلی آن یعنی «امنیت جمعی» و «دفاع متقابل» را محقق کند. پاسخ به دلایل متعدد نمی‌تواند مثبت باشد. اولین نکته این است که توافق مکه در صورتی می‌تواند تعهدات دفاعی مندرج در آن را محقق کند که هر سه کشور در یک مقطع مشخص و واحد دارای انطباق منافع حول محورهای اصلی توافق پیرامون دفاع و امنیت جمعی باشند. به بیان دیگر رفتار هر سه کشور که در سه منطقه جغرافیایی جدا از یکدیگر و محصور در ژئوپلیتیک ویژه خود قرار دارند، تابعی از منافع واقعی و چندجانبه آنها در موقعیت‌ها و وضعیت‌های مختلف در محیط منطقه‌ای و جهانی است. به این معنا که تضاد منافع در حوزه‌های مختلف به جای انطباق منافع خصما مانع بزرگی برای انجام تعهدات دفاع جمعی روی کاغذ است. برای مثال آیا عربستان با داشتن میلیارد دلار (حدود ۶۰ میلیارد) تجارت با هند می‌تواند در جنگ بین دو کشور هند و پاکستان در کنار پاکستان علیه هند عملیات نظامی کند؟ آیا پاکستان می‌تواند در کنار عربستان با ایران که دارای منافع و امنیت به‌هم‌پیوسته با این کشور است، بجنگد؟ آیا منافع ناشی از کریدورهای مختلف در منطقه که برای هریک حیاتی است، نمی‌تواند مانعی برای عملیات نظامی مشترک سه کشور علیه کشور ثالث باشد؟ بحث دوم پرداختن به انگیزه‌های اصلی سه کشور به‌ویژه عربستان در ایجاد و پیوستن به توافق دفاعی جمعی است. به نظر می‌رسد، در حالی‌که ترکیه و پاکستان نیاز چندانی به حمایت نظامی عربستان ندارند، بالعکس انگیزه اصلی عربستان بهره‌گرفتن از قدرت نظامی پاکستان و ترکیه علیه تهدیدات فراینده در منطقه خطرناک و پر آشوب خاورمیانه و خلیج فارس به‌ویژه در مقابل انصارالله در یمن است. این در حالی است که انگیزه اصلی پاکستان بهره‌مندی این کشور از مزیت‌ها و کمک‌های اقتصادی عربستان، دستیابی و ورود به تحولات سیاسی و اقتصادی و نظامی خلیج فارس و اعضای شورای همکاری و همچنین افزایش وزن ژئوپلیتیکی در مقابل دشمن دیرینه خود یعنی هند است. ترکیه نیز بیش از کمک نظامی عربستان در وضعیت جنگی، علاقه‌مند به ایجاد ائتلاف‌های موازی و متعدد منطقه‌ای برای افزایش وزن خود در مقابل خطرناک و اغلب خصمانه و دشمن شمول چند کشور اروپایی از یک سو و نایزمند به کمک اقتصادی غول انرژی جهان است. بنابراین می‌توان گفت نیروی محرکه اصلی در تعیین نوع رفتارهای سه کشور عضو «توافق مکه»، انگیزه‌های اصلی این کشورها در پیوستن به توافق است و نه لزوماً ظاهر توافق دفاعی منقوش روی کاغذ. نتیجه این سرنوشت و مسیر واقعی «توافق مکه» را منافع متفاوت، متضاد و متضاد اعضای آن تعیین می‌کنند و لااچرم مفهوم «امنیت جمعی» و «دفاع متقابل» می‌تواند در هاله‌ای از ابهام دیده شود. نکته مهم دیگر اینست ممکن است گفته شود «توافق مکه» با رضایت و چارچ سبز آمریکا به منصفه ظهور رسیده و این پیمان یک ترفند جدید امنیتی آمریکاست که باید با آن مقابله شود. اما قرآن نشان می‌دهد این‌طوریه فوق نمی‌تواند به این معنا باشد که آمریکا فرمانده یا تعیین‌کننده خطوط اصلی در اجرای توافق است یا اینکه اقدامات سه کشور با اجازه آمریکا صورت می‌گیرد. باید بدقت کرد که «توافق مکه» سازمان ستونب سیتو یا ناتو نیست که بتواند با فرماندهی آمریکا حرکت کند. واقعیت این است که سه کشور در پاسخ به تحولات اخیر به این نتیجه رسیده‌اند که نوعی خلا امنیتی در منطقه وجود دارد و آنها فرصت را برای پرکردن آن غنیمت شمرده‌اند. نکته اصلی این است که وقتی آمریکا و رژیم صهیونیستی که یک روح در دو بدن هستند، در مقطعی به خاطر تفاوت ژئوپلیتیکی دارای تضاد منافع در صحنه جغرافیایی و ژئوپلیتیکی در صحنه امنیتی و دفاعی در منطقه دارای تضاد منافع با آمریکا باشند. منظور این است که ایجاد این توافق با چارچ سبز آمریکا نمی‌تواند لزوماً مؤید این مطلب باشد که آمریکا از طریق این توافق اهداف غیرمشروع و تجاوزکارانه خود را محقق می‌کند، چراکه تضاد منافع طبیعی آمریکا و سه کشور مانع بزرگی بر سر این راه خواهد بود.

سؤال دوم این است که چنانچه تحلیل بالا به واقعیت نزدیک باشد، جمهوری اسلامی ایران چه واکنشی باید از خود نشان دهد که منافع ملی از آسیب‌های احتمالی ناشی از توافق دور شود و درعین‌حال بتواند خطر بالقوه ناشی از آن را تضعیف یا خنثی کند. می‌توان گفت که به طور خلاصه دو واکنش و رفتار از سوی ایران می‌تواند متصور باشد: ۱- جمهوری اسلامی ایران علنا ظهور توافق را تهدید در برابر ایران و حوزه مقاومت اعلام کند و علیه آن موضع بگیرد و علیه آن تبلیغ کند و براساس این جبهه مقاومت را علیه آن بسیج کند. باید دید نتیجه این واکنش در نگاه کلی درباره منافع ایران چه خواهد بود.

۲- واکنش دوم این است که توافق مکه با توجه به شرایط منطقه و به‌ویژه مخالفت سه کشور با جبهه مقاومت تهدید بالقوه محسوب شود. اما از اظهار علنی آن خودداری شده و اظهاراتی مثبت مبنی بر لزوم اتحاد مسلمانان علیه متجاوزان به‌ویژه اسرائیل مطرح شود. به‌ویژه آنکه نگاه امنیتی پاکستان با عربستان در این زمینه متفاوت است و پاکستان ضمن لزوم تقابل با اشغالگری اسرائیل از درگیری بین مسلمانان حمایت نمی‌کند؛ که این خود ازجمله ریشه در تضاد ژئوپلیتیکی با هند دارد.

درعین‌حال به طور اخص در چارچوب واکنش دوم باید دو اقدام انجام گیرد تا پیامدهای منفی توافق تضعیف شود:

- تقویت هرچه بیشتر ابزارهای نفوذ منطقه‌ای و فرامرزی ایران در حوزه امنیت و ارتقای هرچه بیشتر بازدارندگی نظامی به‌ویژه با هدف جلوگیری از تغییر موازنه قدرت به نفع توافق و سه کشور.

- تلاش برای ایجاد منافع مشترک اقتصادی و سیاسی با سه کشور با هدف تقویت انگیزه‌های دفاعی و غیرنظامی اعضای توافق و ایجاد نوعی انطباق منافع ژئوپلیتیکی که تا حد امکان قادر باشد مفاهیم دفاعی توافق را از موضوعیت بپندارد. این اقدام دوم بسیار مهم است.

از استهلاک دارایی‌های راهبردی تا جست وجوی راه خروج؛

واکاوی وضعیت فعلی ایران در گفت‌وگو با محسن هاشمی

برزخ تصمیم

هاشمی: نه جنگ قادر است این مناقشه را حل کند و نه دیپلماسی کلاسیک موجود به تنهایی توان پایان دادن به این چرخه را دارد



گونه‌ای که هم حقوق ایران حفظ شود و هم کشور و مردم از ورود به یک چرخه هزینه‌رو و دشوار مصون بمانند. اکنون که به آن دوره نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که بار دیگر با وضعیتی مشابه مواجه هستیم. البته در آن زمان، اختلاف میان اصلاح‌طلبان و میانه‌روها و همچنین تلاش‌هایی برای جلوگیری از حضور آقای هاشمی در انتخابات سال ۱۳۸۴ وجود داشت و در نهایت دولت دیگری بر سر کار آمد که سیاست و نگاه دوم را دنبال کرد و چه هزینه‌هایی بر کشور تحمیل شد. در نتیجه، بسیاری از دستاوردها و فرصت‌های دیپلماتیکی که ایجاد شده بود، از بین رفت؛ پرونده ایران به شورای امنیت رفت و طی چند سال، قطع‌نامه‌هایی علیه ایران صادر شد که آثار درنکات آن را امروز در کشور مشاهده می‌کنیم.

❧ **با این قرائت تاریخی از ۲۳ سال پیش، اکنون در چه نقطه‌ای قرار داریم؟**

به نظر می‌رسد وضعیت فعلی ما، تا حد زیادی نتیجه اثباتش همان خطاهایی است که در طول آن سال‌ها اتفاق افتاد و فرصت‌هایی که یکی پس از دیگری از دست رفت؛ یعنی مسئله فقط این نیست که ما در یک مقطع تصمیمی گرفتیم و بعد تمام شد؛ بعضی تصمیم‌ها آثارشان در طول زمان باقی می‌ماند و وقتی فرصت‌هایی که می‌توانستیم از آنها استفاده کنیم، از دست می‌رود. به‌تدریج شرایطی ایجاد می‌شود که برگشتن از آن دیگر به این سادگی نیست. یک خطای محاسباتی در یک مقطع می‌تواند باعث شود یک فرصت تاریخی از بین برود و بعد همین از دست رفتن فرصت، خودش زمینه‌ساز خطاهای بعدی شود و ما را به وضعیتی برساند که امروز با آن مواجه هستیم. الان هم اگر نگاه کنیم، می‌بینیم همان دو نگاه همچنان وجود دارد؛ البته با تفاوت‌هایی که ناشی از شرایط جدید است. یک طرف، واقعیت‌های امروز را می‌بیند و طرف دیگر همچنان بیشتر با همان نگاه گذشته به موضوعات نگاه می‌کند. البته دیوار واقعیت، به‌ویژه بعد از حمله و مواجهه نظامی آمریکا و اسرائیل، مقداری از تصورات و محاسبات گذشته را تغییر داده، اما جایش اصلی همچنان پابرجاست و ما باید ببینیم این‌بار چگونه می‌توانیم از تکرار همان خطاهای محاسباتی جلوگیری کنیم.

❧ **تقابل نگاه عقلانی و قرائت شعاری هزینه‌زا؟**

بله.

❧ **اما اگر به سؤال اول برگردم و طور دیگری پرسشم را مطرح کنم، این نگاه عقلانی امروز چه دستورکاری برای خروج ایران از این شرایط دارد؟**

یک نگاه عقلانی امروز بر این باور است که باید دید در این مقطع نفس‌گیر، چگونه می‌توان ترامپ را از بازی و وضعیتی که خودش برای خود ایجاد کرده و در آن گرفتار شده است، خارج کرد. اما این خروج نباید به قیمت تضعیف منافع ملی ایران تمام شود. مسئله این است که ما باید بتوانیم شرایطی را ایجاد کنیم که طرف مقابل هم راهی برای عقب‌نشینی داشته باشد. بدون اینکه ایران هزینه اصلی آن را با فرسایش سرمایه‌های اجتماعی، تضعیف ظرفیت‌های اقتصادی و سوزاندن دارایی‌های راهبردی خود بپردازد؛ اینکه ترامپ چگونه بتواند از این بازی خارج شود، خودش یک مسئله است و ممکن است در جریان این خروج، فشارهایی هم به ایران وارد شود و صدماتی به منافع کشور برسد، بنابراین نگاه عقلانی این نیست که صرفاً بگوییم باید مقاومت کنیم یا باید مذاکره کنیم؛ مسئله این است که ببینیم چگونه می‌توانیم این وضعیت را مدیریت کنیم، یک موازنه دقیق برقرار کنیم و هزینه خروج را برای کشور به حداقل برسانیم. این واقعا که هنر است؛ هنر دیپلماسی و هنر تصمیم‌گیری در یک مقطع بسیار حساس تاریخی. این کار واقعا یک هنر است؛ هنری دشوار که می‌توان آن را هنر دیپلماسی جدید نامید؛ اینکه چگونه بتوان این وضعیت را به گونه‌ای مدیریت کرد که منافع ایران نیز حفظ شود.

❧ **اما قرائت رادیکال این موازنه را بر هم زرده و نمی‌زند؟**

بله، دیدگاه دیگری همچنان وجود دارد که مسائل را مانند گذشته در چارچوب موضوعات حیثیتی و به صورت صفر و یک می‌بیند و پیچیدگی‌های جهان امروز را کمتر محاسبه می‌کند. گاهی نیز با منطقی آخ‌ازمانی، هرگونه انعطاف با ابتکار دیپلماتیک را نشانه ضعف و حتی خیانت تلقی می‌کند و معتقد است، با حتی آرزو می‌کند که ترامپ در همان بازی‌ای که برای خود ایجاد کرده، به گونه‌ای دفن و گرفتار شود.

❧ **پس بدون تعارف، آن «مدیریتی» که شما گفتید و آن گونه «موازنه» که بر آن تأکید کردید تا هزینه خروج را برای کشور به حداقل برساند، حداقل در وضعیت فعلی کشور در دسترس نیست؟**

من چنین برداشتی ندارم.

❧ **به چه دلیل؟**

چون خوشبختانه، آن گونه که من مشاهده می‌کنم، در دولت و در میان برخی از علقای مجلس و دیگر دست‌اندرکاران نظام، به نظر می‌رسد مسیر کشور تا حدودی دارد بر مبنای واقعیت‌ها و

که صدام برای مرحوم آیت‌الله هاشمی نوشت، او نیز تصریح کرده بود که تمام خواسته‌هایی را که ایران مطرح کرده، خواهد پذیرفت و برآورده خواهد کرد. امروز نیز باید بتوانیم از فرصتی مشابه استفاده کنیم. البته که در این مسیر باید نظر رهبر انقلاب نیز جلب شود.

❧ **پاسخ پرسش قبل را برنگرفت، خود قالیباف اکنون قدری ساکت‌تر از هفته‌های قبل نشده است؟**

خیر، رئیس مجلس و دیگر تصمیم‌گیران دارند کار خودشان را می‌کنند. قرار نیست که همه فعالیت‌ها و تصمیمات و تلاش‌ها علنی و اعلام شوند.

❧ **از کلی‌گویی‌ها که عبور کنیم، من مشخصاً می‌خواهم بپرسم که الان رئیس دولت و مجلس چه باید بکنند؛ مصداقی حرف بزنیم و پیشنهاد بدهیم.**

به اعتقاد من، هر دو بزرگوار، یعنی آقای قالیباف و آقای پزشکیان، باید در شورای عالی امنیت ملی به نتایجی برسند و سپس این نتایج را نزد رهبر انقلاب ببرند و در نهایت بتوانند نظر ایشان را برای مسیری که تعیین می‌کنند، جلب کنند. پس از آن می‌توان بر اساس آن تصمیم اقدام کرد. اگر بتوانند چنین فرایندی را طی کنند، می‌توانیم از این وضعیتی که برای کشور پیش آمده خارج شویم؛ اما اگر چنین اتفاقی نیفتد، ممکن است این مسیر همچنان ادامه پیدا کند.

❧ **فعلا که چنین مسیری مهیا نیست و بنای تعریف آن هم وجود ندارد، چون استمرار فضای جنگ فرسایشی برای یک طیف موهبت است، غیر از این است؟ به هر حال از نگاه آنها، تداوم این شرایط نهایتاً بازدارندگی ایجاد می‌کند.**

این تصور که استمرار یک جنگ فرسایشی الزاما به ایجاد یک بازدارندگی پایدارتر منجر خواهد شد، به نظر من تصور دقیقی نیست. البته این گزاره برای کسانی که چنین نگاهی دارند، بسیار جذاب است. فرض آنها این است که اگر بتوانیم با مقاومت و فرسایش طرف مقابل، هزینه‌های جنگ را برای او افزایش دهیم، در نهایت به نقطه‌ای می‌رسیم که طرف مقابل از ادامه مسیر منصرف شود و همین مسئله برای ما یک بازدارندگی پایدار ایجاد کند. این استدلال در ظاهر منطقی به نظر می‌رسد، چون در جنگ‌های طولانی معمولاً هزینه‌های طرف آغازکننده نیز افزایش پیدا می‌کند. اما مسئله این است که نباید فقط هزینه‌ای را که دشمن می‌پردازد ببینیم؛ باید هرزمان محاسبه کنیم که ایران در مسیر رسیدن به آن نقطه چه هزینه‌هایی خواهد پرداخت و چه میزان از ظرفیت اقتصادی، اجتماعی و راهبردی خود را از دست خواهد داد. بازدارندگی زمانی ارزشمند است که به حفظ قدرت ملی منجر شود، نه اینکه خود به عامل فرسایش آن تبدیل شود.

❧ **اما با چه هزینه‌ای؟**

اتفاقا باید پرسید تا رسیدن به آن نقطه مطلوبی که برخی تصور می‌کنند، ایران چه چیزهایی را در استمرار فضای جنگ فرسایشی از دست خواهد داد؟ این بخش مهم ماجراست که گاهی در محاسبات دیده نمی‌شود. ممکن است تصور کنیم با ادامه مقاومت و افزایش هزینه‌های طرف مقابل، در نهایت به یک نقطه بازدارندگی مطلوب می‌رسیم؛ اما باید هرزمان ببینیم هزینه رسیدن به آن نقطه برای خود ایران چیست و کشور در این مسیر چه میزان از ظرفیت‌های اقتصادی، اجتماعی و توسعه‌ای خود را از دست می‌دهد. اگر راهبر استمرار جنگ فرسایشی موجب گسترش فقر در ایران، عقب‌افتادن توسعه، آسیب‌دیدن زیرساخت‌ها و تضعیف ظرفیت اقتصادی کشور شود، باید ببینیم که همین ایستادگی و همین فرسایشی می‌تواند در نهایت به یک شکست راهبردی تبدیل شود. یعنی ممکن است ما در یک میدان خاص احساس کنیم مقاومت کرده‌ایم، اما در مجموع، بخشی از قدرت ملی خود را از دست داده باشیم.

باید در نظر داشته باشیم که قدرت ملی زمانی معنا و مفهوم واقعی پیدا می‌کند که بتواند «امنیت و ثبات» ایجاد کند؛ «امنیت و ثبات» را به «توسعه» تبدیل کند و «توسعه» را هم به «رقابت» امید برای مردم تبدیل کند. اگر این سه اتفاق رخ ندهد، قدرت ملی عملاً نتیجه مطلوب خودش را ایجاد نکرده و صرفاً در حد برخورداری از یک قدرت بالقوه باقی می‌ماند. بنابراین، اگر با چنین تفکری پیش برویم و آقای پزشکیان و قالیباف بتوانند بر تفاهم‌نامه‌ای که با آمریکا نوشته‌اند صبر کنند و بگویند همان تفاهم‌نامه را، در نتیجه برسانند و پیش برانند، البته بتوانند نظر شورای عالی امنیت ملی و رهبر انقلاب را نیز به دست آورند، به نظر من مسیر مناسبی خواهد بود. مهم این است که بتوانیم از این فرصت برای کاهش فشار و بازگرداندن کشور به مسیر ثبات و توسعه استفاده کنیم.

❧ **از ابتدای گفت‌وگو، ادبیات و چارچوب تحلیلی شما کاملاً راهبردی و استراتژیک بوده است؛ از «سوزاندن دارایی‌های راهبردی» تا «شکست راهبردی»، مفاهیمی است که نشان می‌دهد نگاه شما بیش از آنکه صرفاً سیاسی و روزمره باشد، معطوف به محاسبه بلندمدت قدرت ملی است. در همین چارچوب، می‌خواهم نکته مهم دیگری را با شما بازخوانی کنیم. شما به سال ۱۳۸۴ و روی کار آمدن دولت نهم اشاره کردید. بسیاری معتقدند نقطه آغاز انحراف جدی دولت نهم در مدیریت و سیاست‌گذاری کشور، از همان دولت نهم و آنچه بعضاً «معجزه هزاره سوم» خوانده می‌شد، آغاز شد و به‌تدریج ساختاری شکل گرفت که نیروهای رادیکال را توانستند درون آن تثبیت شوند و پیش بروند. حتی پس از روی کار آمدن دولت آقای روحانی در سال ۱۳۹۲ نیز عملاً همان بازگرداندن کشور به ریل دوره آیت‌الله هاشمی و سپس دولت آقای خامنه‌ی در ادامه شد. آیا می‌توان گفت از سال ۱۳۸۴ صرفاً با تغییر یک دولت مواجه نبودیم، بلکه نوعی تغییر در ساختار تصمیم‌گیری و مناسبات قدرت شکل گرفت؛ تغییری که بعداً آن قدر تثبیت شد که حتی تغییر دولت نیز توانست کشور را به مسیر پیشین بازگرداند؟**

نکته مهمی را طرح کردید که سعی می‌کنم از زاویه دیگری به آن پاسخ دهم.